

نگاهی به زندگی «ژنرال عبدالفتاح السیسی» چهره قدر تمند این روزهای مصر

قهرمان یا کودتاجی؟



«محمدعلی عسگری

بی‌تردید تاریخ مصر همچنان‌که «جمال عبدالناصر» را فراموش نکرده، «عبدالفتاح السیسی» را هم از یاد نخواهد برد؛ کسی که یک ماه پیش برخلاف تصور عمومی و نگاه ناظران داخلی و خارجی علیه دولت «محمد مرسی» رئیس‌جمهور منتخب و اسلام‌گرای مصر کودتا کرد و با تعطیلی قانون اساسی روند سیاسی کشور را دگرگون کرد و فصل تازه‌ای را برای مردم مصر رقم زد. تا پیش از این کودتا کسی گمان نمی‌برد این فرمانده کم‌حرف و خجالتی که به‌تازگی از سوی رئیس‌جمهور معرفی شده و به گرایشات اخوانی شهرت داشت دست به چنین کودتایی برند.

حتی زمانی که ژنرال السیسی یک مهلت یک‌هفته‌ای برای فعالان سیاسی مصر تعیین کرد تا دور هم گرد آمده و راه‌حلی برای برون‌رفت از بن‌بست موجود کشور پیدا کنند تقریباً هیچ‌یک از گروه‌های مهم سیاسی به این هشدار و دعوت وقعی نگذاشتند. برخی خبرهای جستجوگریخته می‌گویند حتی زمانی که السیسی ۴۸ساعت به محمد مرسی مهلت داد تا یا از مقام خود استعفا داده یا با برگزاری انتخابات زودهنگام موافقت کند، خود او هم هرگز باورش نمی‌شد که این اولتیماتوم به یک کودتای تمام‌عیار تبدیل شود،اما شد. حضور مردمانی که‌از سه روز پیش در میدان اصلی قاهره علیه مرسی شعار داده و خواستار سرنگونی او بودند زمینه را برای کودتای آسان و بدون خون‌ریزی این فرمانده ارتش آماده کرده بود. وقتی از چند ماه پیش گروهی به نام «تمرد» شروع به جمع‌آوری بیش از ۲۰۰میلیون امضا کردند، زمینه‌های رفتن مرسی فراهم شده بود.

با دستگیری و انتقال محمد مرسی به گارد ریاست‌جمهوری و بازداشت نزدیک به ۳۰۰ نفر از مقامات وابسته به اخوان‌المسلمین، دولت مرسی که پایه‌ای چندان قوی نداشت فرو پاشید و عدلی منصور، رئیس دادگاه قانون اساسی روز بعد به‌عنوان رئیس‌جمهور جدید و موقت مصر سوگند یاد کرد. در جریان این کودتا تعدادی از رسانه‌های وابسته به گروه‌های اسلام‌گرا بلافاصله تعطیل شدند که برخی با اشاره به آن می‌گفتند کودتا بدون نقشه و برنامه هم نبوده است. السیسی یک هفته پیش گفته بود که باید کشور را «از غرق شدن در بحران و ناامنی» نجات داد و جلوی «فروپاشی نهادهای دولتی» را گرفت اما همان زمان نیز کسی باورش نمی‌شد که این حرف‌ها به‌منظور انجام یک کودتا صورت می‌گیرد. درنهایت نیز ژنرال السیسی اقدام خود را نوعی پاسخگویی به خواسته‌های مردمی معرفی کرد که در میدان اصلی شهر علیه مرسی شعار می‌دادند. السیسی در حالی تعطیلی قانون اساسی را اعلام کرد که در کنارش محمد البرادعی، شیخ احمد الطیب و برخی دیگر از شخصیت‌های دینی و سیاسی موج‌ه مصر حضور داشته و بلافاصله عمل او را تایید و به‌عنوان «تکمیل انقلاب ۲۵ ژانویه» معرفی کردند.

به‌موازات اینکه هنوز بسیاری از تحلیلگران برسر «کودتا بودن» یا «کودتا نبودن» تحولات اخیر مصر بحث و مشاجره می‌کنند، به همین ترتیب در مصر نیز السیسی دارای دو چهره کاملاً متضاد یا همدیگر است. از یک طرف به‌شدت محبوب بوده و دوستدارانش او را تا حد قهرمانان تاریخی این کشور بالا می‌برند و از سوی دیگر به‌شدت منفور که تا حد بدترین قاتلان و جنایتکاران فرودش می‌آورند. طرفداران مرسی و اخوان‌المسلمین او را یک قاتل و کودتاجی می‌دانند.

برخی از گروه‌های سلفی جهادی را یا از این هم فراتر گذاشته و او را مأمور آمریکا و اسرائیل معرفی می‌کنند که علیه یک دولت تازه‌تأسیس اسلام‌گرا کودتا کرده است. در مجموع طیف‌های مذهبی او را ژنرالی برآمده از بطن نظام سابق می‌دانند که حق طبیعی و مشروع شهروندانی را که به مرسی رای داده بودند نادیده گرفته و او را از قدرت ساقط کرده است. در مقابل، اما مخالفان مرسی به‌خصوص جوانان تحول‌خواه مصر نیز او را قهرمانی تصور می‌کنند که مصر را از یک دوران تاریک و ظلمانی نجات داد. در این راه بسیاری از گروه‌های سکولار و ملی‌گرا و چپ در کنار بقایای نظام سابق او را با جمال عبدالناصر مقایسه می‌کنند و معتقدند کاری را که ناصر در قلع‌وقمع اخوانی‌ها شروع کرده بود او به پایان رسانده و تکمیل خواهد کرد. در این میان برخی از نامزد شدن السیسی برای دور بعدی ریاست‌جمهوری مصر سخن گفتند اما شخص وی این موضوع را تکذیب کرد و اطرافیانش نیز گفتند که وی اعلاقی به قدرت ندارد. این عدم تمایل به قدرت تا آنجا پیش رفت که تعدادی از روشنفکران مصری ازجمله علاءالاسوانی نویسنده معروف این کشور – که روزی از مرسی دفاع کرده بود و بعد علیه او نوشت – در مناقب این ژنرال نیز چندان حرف‌ها زدند که رابرت فیسک نویسنده مشهور انگلیسی را قانع ساخت که: در مصر کودتا رخ نداده بلکه این ادامه انقلاب است.

چهار وجه‌ارمین وزیر دفاع

با این وصف باید پرسید این ژنرال مصری کیست و چه مرحله‌ی را تاکنون طی کرده است؟ گفته می‌شود عبدالفتاح السیسی (۵۸ساله) وزیر دفاع کنونی مصر، جوان‌ترین عضو شورایعالی نظامی این کشور بود که پس از سقوط مبارک قدرت را به دست گرفت. وی در (۱۹۵۴) در قاهره به‌دنیا آمد و در سال ۱۹۷۷ وارد ارتش شد. در سال ۲۰۱۲ توسط محمد مرسی به سمت وزارت دفاع مصر گمارده و جانشین سپهد طنطاوی شد. السیسی پیش از رسیدن به کرسی وزارت دفاع مدیر واحد اطلاعات نظامی در ارتش بود و همیشه بر حفظ نقش مستقل ارتش مصر تاکید داشت. این ژنرال مدرک کارشناسی خود را در رشته علوم نظامی از دانشگاه ارتش در قاهره گرفته و برای ادامه تحصیل به انگلستان



نگار حسینی

شورش و درگیری شهروندان برای گرفتن مطالبات، از دیرباز به خصوص در شهرهای بزرگ معمول بوده است. از قاهره تا مسکو در میان کلتشهرهای دنیا می‌توان موارد زیادی از درگیری میان دولت‌های اقتدارگرا و مردم را در سال‌های اخیر مشاهده کرد. ماجرای بهار عربی که بخش قابل توجهی از کشورهای عربی را تحت‌تاثیر قرار داد از آخرین موارد شورش‌ها و اعتراضات در خاورمیانه بوده است، به هر حال خاورمیانه با داشتن دولت‌هایی اقتدارگرا، وقوع چنین شورش‌هایی دور از ذهن نیست. موج اعتراضات خیابانی در دو سال اخیر به ایالات متحده آمریکا و اروپا هم رسیده، هرچند شورش و اعتراض در خیابان‌های اروپا نیز چیزی غیرمعمول نیست. اما در این میان این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان ارتباط معناداری میان شهرنشینی و سیاست‌های ضداستبدادی یافت؟ «جرمی

جهان



طرح: stephens

ارشد نظامی مصر و جایگزینی آنان با افرادی بوده که طرفدار اخوان باشند. با این حال گفته می‌شود او طی سال‌ها به دلیل سمت اطلاعاتی‌ای که داشت با بسیاری از مقامات اخوان‌المسلمین در ارتباط بود و رهبران اخوان نیز وی را به‌خوبی می‌شناختند. برخی می‌گویند البته السیسی استقلال رای داشت و اخوانی‌ها این موضوع را دیر فهمیدند و زمانی که می‌خواستند او را برکنار کنند دیگر دیر نشده بود. اما این مساله نمی‌تواند چندان دقیق باشد زیرا خبرهای دیگری می‌گوید محمد مرسی چندان به او اعتماد داشت که حتی یکبار قصد کرد او را بر جای هشام قنديل، نخست‌وزیر خود به نخست‌وزیری برساند.

السیسی چهل‌وچهارمین وزیر دفاع مصر به‌شمار می‌رود و گفته می‌شود شخصا انسان آرام و سیه‌چرده‌ای است که به وقت نمازش را می‌خواند. انسانی میانه‌رو و معتدل است که روزنامه می‌خواند و به صفحه مقالاتش توجه خاصی دارد. السیسی متاهل بوده و دارای چهار فرزند از جمله یک دختر است. این برخی از کلمات قصار اوست که گفته: «ملت مصر منشأ قدرت است و ارتش سپر میهن یا ارتش مطیع مردم» یکبار نیز از او نقل است که در پایان دوران مبارک وقتی مردم آماج حملات نیروهای امنیتی بودند گفته بود: «این از جوانمردی نیست که ملت مصر را دچار رعب و وحشت کنند و ما اینجا باشیم... من مرگ را بر چنین زندگی‌ای ترجیح می‌دهم» یکبار دیگر نیز در سخنانی گفته بود:

«اتریدس، مصر مادر دنیا بوده و مادر دنیا خواهد ماند.»

با این همه ژنرال السیسی هنوز دو چهره قهرمان یا جلال را با هم دارد و تثبیت هریک از این چهره‌ها به عملکرد دولتی بستگی دارد که از کودتای نظامی او برآمد. دولتی که هم‌اکنون نمی‌داند با مترضانی که در میدان رابعالعنودیه محصن کرده‌اند چه کند؟ سرکوب یا مدارا؟ و انتخاب هر یک از این گزینه‌ها برای آینده کشور مهم خواهد بود. مصر در لحظات حساسی قرار گرفته و تاریخ معاصر خودش را به گفته برخی با خون و فریاد می‌نویسد. گاه انسان‌های عادی نیز در این برش‌های تاریخی نقش‌های کوچک یا بزرگی را برعهده می‌گیرند و به چهره‌هایی اسطوره‌ای تبدیل می‌شوند. ژنرال عبدالفتاح السیسی نیز یکی از همین‌هاست.

شهرهای بزرگ، شهرهای ترسناک

والاس، استاد دانشگاه ایالتی اوهایو در یک پژوهش، این ارتباط را ثابت کرده است. این بحث در قالب یک مقاله در مجله «فارین‌پالسی» منتشر شده است.
والاس در بخش‌هایی از این مقاله که در فارین پالسیسی منتشر شده است، می‌گوید که شهرها برای کنترل اقتدارگرایانه دولت‌های توتالیتري، یک معضل اساسی به حساب می‌آیند. با متراک‌تر شدن توده‌های بزرگ مردم در شهرها، بالطبع شبکه‌های ارتباطی میان آنها گسترش می‌یابد و در نتیجه، کنترل این توده‌ها از سوی دولت، دشوار می‌شود.

بر همین اساس است که بولوارهای پهن در پایتخت‌هایی مانند واشنگتن و پکن این امکان را به پلیس یا نیروهای شبه‌نظامی می‌دهند تا در هنگام شورش‌های مدنی به‌راحتی تردد و شورش را کنترل کنند. این بررسی اضافه می‌کند که حکومت‌های دیکتاتوری با پایتخت‌های مرکزی بزرگ، بیشتر از کشورهایی که چندین شهر نسبتاً بزرگ دارند در معرض خطر هستند. برای مثال در بررسی اعتراض‌های مدنی در مصر و سوریه، نتایج حاکی از آن است که دولت مبارک در مصر به دلیل داشتن پایتختی متراک‌م که نهادهای قدرت و اقتصاد در آن متمرکز هستند در

نگاه

کودتا طرف پیروز ندارد

محمد المری، **سر‌دبیر الوطن** **قطر**

به‌عنوان یک شهروند قطری وقتی حوادث مصر را تعقیب می‌کنم قلبم فشرده می‌شود. این روزها به‌خصوص بعد از آنکه بحران به خیابان کشیده شد از این کشور خبرهای خوشی به گوش نمی‌رسد. دو طرف به‌شدت در برابر هم ایستاده‌اند و هر کدام احساس می‌کنند از مشروعیت لازم برخوردار بوده و باید بر مواضع خود پافشاری کند. شکافی در این کشور پدید آمده است که می‌تواند به یک جنگ داخلی منجر شود.

با اردوکنشی میلیون‌ها نفر از طرفداران «انقلاب» و هواداران «مشروعیت»، در میدان‌ها و خیابان‌ها نفس‌ها در سینه حبس شد زیرا پیامدهای چنین نزاعی می‌تواند تمام زندگی مصری‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد.

وقتی ارتش به نفع یکی از طرفین نزاع دخالت کرد درگیری‌های شدیدتری به وقوع پیوست که موجب کشته‌شدن بیش از ۲۰۰ نفر شد و صدها مجروح برجای گذاشت. در آن روزها تعدادی از نیروهای پلیس نیز در صحرای سینا کشته شدند؛ جایی که ارتش مصر با گروه‌های تندرو مذهبی درگیر بوده و اخیراً شعلهور شده است. بحران مصر زمانی به اوج خطر رسید که ژنرال السیسی از مردم خواست برای تایید عمل ارتش به خیابان‌ها ریخته و تظاهرات برگزار کنند. جنبش تمرد و جبهه ۳۰ ژوئن نیز از این دعوت پشتیبانی کردند. در مقابل این اقدام بدیهی بود که اخوان‌المسلمین نیز طی فراخوانی از طرفدارانش بخواهد مقابله کنند. بااین خط و نشان‌هایی که هر یک از طرفین بر می‌داشتند، این کشندگرانی آن وجود دارد که خون‌های بیشتری ریخته شده و در نهایت کشور را به سمت یک جنگ داخلی ببرد؛ جنگی که در آن هیچ‌کس پیروز نخواهد شد و برای خاموش کردن آتش آن باید سال‌ها زحمت کشید، جنگی که در صورت وقوع طرف پیروز نخواهد داشت.

ما از ابتدای شروع این بحران بارها نوشتیم که هیچ راه‌حلی در مصر وجود ندارد مگر نشستن بر سر میز مذاکره و ترجیح‌دادن منافع ملی کشور و ملت بر منافع تنگ و محدود سیاسی و حزبی یا دستاوردهای شخصی کم‌اهمیت، ما همواره از طرفین این درگیری خواسته‌ایم که با مذاکره به این نزاع پایان دهند. قطر سعی کرده است همواره بین این دو طرفین فاصله‌ای یکسان داشته باشد و به سمت یکی یا دیگری متمایل نشود. درواقع جانب‌داری ما تنها به سود مصر، این کشور بزرگ و ملت آزاده‌اش، خواهد بود.

امروزه مصر نیازمند اتخاذ مواضع تاریخی مهمی از سوی طرفین است.به‌خصوص از طرف گروه اخوان‌المسلمین تا بر سر میز مذاکره بنشینند. با اجرای یک نقشه راه مشخص می‌توان کشور را از بحران خارج کرده و کرامت و عزتش را به آن برگرداند. اخوان اگر به‌دنبال کسب اکثریت قاطع در آینده باشند، می‌توانند اعتماد مردم را جلب کند زیرا بازم در آینده فرصت‌ها باقی است. قطعاً چنین تصمیمی می‌تواند راه را بر کسانی ببندد که قصد زبان‌سازدن به ملت مصر را دارند و گروه اخوان با دست‌زدن به چنین اقدامی می‌تواند یک موضع ملی جلوه‌ان را برای خود به ثبت برسانده موضعی که هرگز از خاطره مصری‌ها پاک نخواهد شد.



ادامه از صفحه ۷

مکبث‌های فاشیست و مرثیه نام‌های فراموش شده

در اردوگاه سوسیالیسم نیز ژنرال «باروزلسکی» با چراع سبز کرملین قانون اضطراری را در ۱۹۸۱ بر لهستان حاکم کرد. به سرکوب «جنبش همبستگی» و خفه‌کردن هر صدای مخالفی پرداخت و تانک‌ها را به خیابان‌های ورشو و گدانسک فرستاد.

بسته‌شدن فضای سیاسی اروپا و دستگیری‌ها و حبس‌های طولانی‌مدت فعالانی که شک به عضویتشان در گروه‌های رادیکال می‌رفت تنها نمود بیرونی پایان دورانی بود که دولت‌های لیبرال مسلک اروپایی ابایی از نشان‌دادن چهره امنیتی خود نداشتند. خواه مانند یونان و قبرس فاشیست‌هایی حافظ فرهنگ مسیحی-هلنی باشند خواه همچون «هلموت اشمیت» مشت تهدید خود را به جوانان آلمانی نشان دهند.

جامعه ذاتا محافظه‌کار آمریکا نیز تاب سرکشی جوانانی را نداشت که باب دیلن گوش می‌دادند و فریاد پایان جنگ سر می‌دادند. جنبش اعتراضی آمریکا با پایان دهه ۷۰میلادی فروکش کرد. روایای آمریکایی اما با گلوله‌ای پایان یافت که یک لیبرولی صلب‌طرح را نشانه رفت. «جان لنون» نمادی از یک دوران بود، آزادخواهی و سرکشی دهه‌های شگفت‌انگیز ۶۰ و ۷۰ در نیویورک با گلوله «چپمن» آرام گرفت. نسلی که در آرزوی ساختن دنیایی بهتر بود، فروریختن دیوار برلین را به نظاره نشست؛ دیواری که نه با موشک‌ها و سلاح‌های اتمی که با جریان آزاد اطلاعات فروریخت. اولترا چپ‌های آن روزها مانند «بن‌دیکت کوهن» و «یوشکا فیشر» با سپیدشدن موبایشان امروز تبدیل به وزرا و نمایندگان می‌انسالی شده‌اند که از می ۶۸ فرانسه و سلول‌های انقلابی آلمان به حزب سبزها و آرمان وحدت اتحادیه اروپا رسیده‌اند.

دساپاراسیدو*: تاریخ خونین انقلاب آمریکای لاتین**

همه چیز از سیرا مایسترا شروع شد و به «شب مبادها» ختم شد. فیدل پیروزمندانه جنبش چریکی‌اش را بر کوبا حاکم کرد. از ۱۹۵۹ بود که جوانان لاتین به هاوانا نگاه کردند و نه به گرینگوها گفتند، موتور کوچک انقلاب مسلحانه کوبا قرار بود خیزش موتور بزرگ‌تر تمامی ملت‌های آمریکا باشد، اتفاقی که تکرار شد. نظامیان بولیویایی جسد برهنه چه گوآ را چون مسیحی باز مصلوب رو به دوربین گرفتند، مسیحی با سلاخی بر دوش. سازمان‌های مسلحانه یک‌به‌یک سر برآوردند: «راه درختان» (پرو)، «ارتش انقلابی خلق» (آرژانتین)، «توپاماروس» (اروگوئه) و «جنبش چپ انقلابی» (شیلی) تنها بخشی از میراث چریکی چه‌گوآ را بود. دانش‌جویان مسلح شده اما این نکته را ندیده بودند که انقلاب کوبا فرای تبلیغات قهرمان‌پرورانه موجود حاصل یک موقعیت ویژه بود که تنها در نیکاراگوئه ۱۹۷۹ تکرار شد. ساختار شهری در برزیل آرژانتین با شیلی ربط چندانی به محیط کوبا نداشت. از سوی دیگر «جنبش ۲۶ ژوویه» کوبا اینگونه نبود که در نبردی مدام و سسه‌گمین با ارتشی آزموده باشد. مبارزان کوبایی در عمل دارای اردوگاه‌هایی در دل جنگل و امکاناتی متناسب با منطقه بودند و نافرمانی‌های شهرها و سست پایه بودن دولت وقت کوبا همگی عوامل سقوط باتیستا و انقلاب فیدلیست‌ها را فراهم آورده بود. دیگر کشورها اما دلبسته شهرها و تیوری‌های «دزی دبره» و «کارلوس ماریگلا» و اسیر سرویس‌های امنیتی نازی- خونتاهایی که مجری سیاست‌های کیمیایی‌های چندملیتی بودند، شدند.

عملیات پنهان آمریکا در آمریکای لاتین تنها محدود به حمایت معنوی و حتی حامی از نظامیان نمی‌شد. گذراندن دوره‌های آموزشی شکنجه‌گری در آموزشگاه‌های نظامی آمریکا بخشی از دکتربین «گسترش کمونیسم» بود که هری ترومن تدوین کرده بود. اما این هنری کیسینجر بود که معمار واقعی رژیم‌های فاشیستی آمریکای لاتین شد. امید را در شیلی کشتند و هزاران نفر را در آرژانتین نابدید کردند. مادران روسری سپید بر سر کردند و عکس فرزندان در آغوش، دست اخوت «اگوستو پینوشه» و «خورخه رافائل لویدا» را نظاره کردند. سیاستمداران آمریکایی همواره تکرار می‌کنند که اگر مداخله آمریکا نبود درگیری‌ها مضاعف و به تبع آن خون‌ بیشتری در آمریکای لاتین ریخته می‌شد. اما این دخالت‌ها به مرگ چندصدهزارنفر و رنج میلیون‌ها انسان منجر شد.

این دست حمایت‌های ایالات متحده بود که رژیم‌های سرکوبگر را در سیاست‌های قرون وسطایی‌شان یاری داد. استادیوم سانتیاگو را به گور زندانبانان سیاسی مبدل کرد و جنگ کثیف داخلی سالوادور، گوآتمالا و کلمبیا را موجب شد. مسیبان اصلی حکومت‌های وحشت در لاتین همگی به مرگ طبیعی و در آرامش و در کهنسالی زندگی خود را بدرود گفتند اما اینکه میراث آن دوران چیست پاسخ روشنی ندارد. هنوز در شیلی وجود دارند کسانی که «پینوشه» را نگهبان مسیحیت و حافظ شیلی می‌دانند و از او چهره یک قهرمان را می‌سازند. قهرمانی که شیلی را از بربریت سرخ رهايند. فاشیست‌های دیروز رخت جدیدی بر تن کرده‌اند و به حیات سیاسی خود ادامه می‌دهند. پینوشه و دیگر افسران آهنین دست راستی آمریکای لاتین، پدران معنوی تاریخ مجعولی هستند که در آن معانی همه رنگ باخته زُست‌های صورت سنگی کابینه‌های نظامی، رو به دوربین‌های عکاسی است.

جورج کنان از جهت‌دهندگان سیاست‌های خارجه آمریکا روزگاری گفته بود: «باید از روحی در مورد مسایل غیرواقعی مانند حقوق بشر، بهبود سطح زندگی یا دموکراسی در آمریکای لاتین چشم‌پوشیم» مشارکت آمریکایی‌ها در حوادث آمریکای لاتین مساله‌ای نیست که قابل پنهان کردن باشد. چراغ سبز آمریکا جسد مخالفان را بر زمین ریخت. شوخی زندهای است که بتوان اعتراض دانش‌آموزان آرژانتینی به افزایش بهای بلیت اتوبوس را به کمونیسم ربط داد و از درونش اردوگاه‌های مرگ برپا کرد.

هنگامی که پینوشه با «نه» میلیون‌ها شیلیایی به زیر آمد و ژنرال‌های آرژانتینی با خفت «فالکلند» فرو ریختند، هزاران نفر خواهان مجازاتی بودند که هیچ‌گاه اتفاق نیفتاد. سیاستمدارهای تشنه بازار آزاد قلاقی برای واکاوی تاریخی تاریک نشان نمی‌دادند و ترجیح براین بود که عفو عمومی شامل حال مسببان سال‌های کودتا شود. کمتر از یک ماه دیگر به چهلمین سالروز کودتای شیلی و سقوط دولت سالوادور آمده می‌رسیم. اگر از آمار و ارقام کشته‌شدگان بگذریم هنوز به نام و عکس هزاران ناپدید، سرگردان کوچه و خیابان سانتیاگو است. تاخ را چه کسی روایت می‌کند؟ در فرهنگ عمومی امروز ۱۱ سپتامبر، چهره بن‌لادن را به ذهن می‌آورد که «النده‌ای» را فراموش کرده است که بنابر روایتی، از ننگ کودتا با تنگ اهدایی فیدل کاسترو به زندگی‌اش خاتمه داد.

***: نوشته واسیلیوس واسیلیکوس، ترجمه محمد ابراهیم قلیدی، چاپ دوم ۱۳۸۰، نشر امیرکبیر
***: اشاره به فیلمی به همین نام ساخته «مارکو بلوچیو» (۲۰۰۳). در رابطه با قتل «آلنو مورو» به دست «بریگاد سرخ»
***: به معنی ناپدیدشده. اشاره به مخالفانی که به دوران حکومت‌های نظامی سریه نیست می‌شدند و تعدادشان سر به دهه‌ها هزار نفر می‌زند.